



عبدالله اسکندری چهره‌پرداز برجسته سینما از تجربیات خود در عرصه چهره‌پردازی می‌گوید

خالق چشم‌های معصوم و صورت‌های نجیب

رحمان احمدی / وقتی که وارد اتاق گریم می‌شوی، عکس‌های روی دیوار با آدم حرف می‌زنند. کمی که به عکس‌ها دقت می‌کنی متوجه می‌شوی خیلی از این چهره‌ها برایت آشنا هستند و تنها با هنر نمایی چهره‌پرداز، قیافه‌ها تغییر یافته است. «محسن تنابنده» در نقش یک خواننده، «رضا کیانیان» در نقش مربی کشتی و... در این سال‌ها چهره‌پرداز ایران چقدر رشد کرده و این پیشرفت هم مدیون استادان بزرگی چون «عبدالله اسکندری» بوده که با خلاقیت خود توانسته‌اند، ایران را در ردیف ۱۰ کشور برجسته گریم جهان قرار دهند. استاد اسکندری که بیش از ۴۲ سال سابقه چهره‌پردازی دارد «گریم» را نزد «بیژن محتشم» آموخته و تاکنون بیش از ۱۷۰ فیلم را چهره‌پردازی و ۵ سیمرغ بلورین از جشنواره فیلم فجر دریافت کرده است. او در گفت‌وگو با «ایران هفت» از ناگفته‌های گریم می‌گوید:

□ آقای اسکندری! توضیح دهید چطور وارد هنر چهره‌پردازی شدید؟

در آن زمان تلویزیون یک آگهی استخدام داد، چون بیکار بودم، در این آزمون شرکت کردم، مسابقه یک آزمون عمومی و یک آزمون اختصاصی داشت این دو آزمون را گذراندم، بعد به تلویزیون آمده و شش ماه زیر نظر آقای محتشم دوره دیدم و استخدام شدم.

□ این آزمون چه سالی برگزار شد؟

سال ۱۳۵۱، یعنی اول فروردین ۵۱ این آزمون انجام شد.

□ چه عواملی باعث شد که سراغ چهره‌پردازی بروید؟

در دوره دبیرستان ما یک معلم ادبیات داشتیم، از او اجازه گرفتیم که هر دو ماه یک برنامه تئاتر داشته باشیم، در دبیرستان دو، سه تا تئاتر کار کردم، به علت این که نقاشی بلد بودم، گریم این افراد را هم خودم انجام دادم. مثلاً بچه ۱۰ یا ۱۵ ساله سبیل ندارد با مداد سیاه برای آنها سبیل می‌کشیدم. یکی از نقش‌ها دو سیاهپوست داشت که با دوده وازلین و... چهره آنها را سیاه می‌کردم. یعنی یک زمینه کوچک این طوری داشتیم، بر حسب اتفاق که نیاز به کار داشتیم، همیشه روزنامه‌ها را نگاه می‌کردم،

ایران

■ پنجشنبه
۱ اسفندماه ۱۳۹۲
■ ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۴۳۵
■ ۲۰ فوریه ۲۰۱۴

□ کارهای شما سبک خاصی دارد، یک نمونه‌اش چهره پردازی از یک شخصیت در چند نقش متفاوت است. این کار را به تازگی در سریال «شاهگوش» روی آقای تنابنده هم انجام دادید. گریم این شخصیت‌ها چگونه در ذهن شما شکل می‌گیرد؟

قرار بود آقای تنابنده در شاهگوش، ۱۰ چهره داشته باشد، ولی وقتی ما وارد عمل شدیم متوجه شدیم که عملاً این امکان وجود ندارد، ایشان چهار چهره را بازی کردند. در مورد این که من چگونه این شخصیت را درست می‌کنم، اول سناریو را می‌خوانم. مثلاً وقتی آهنگساز، آهنگ می‌سازد، نمی‌رود «نت» بخواند، یا یک دکتر وقتی می‌خواهد بیماری را تشخیص بدهد، نمی‌رود به کتاب مراجعه کند، بالاخره من هم بعد از ۴۲ سال به خاطر شغلم آنقدر در ذهنم چهره وجود دارد که وقتی یک متن را می‌خوانم و یا با کارگردان حرف می‌زنم، آن موقع، آن شخصیت را می‌توانم در ذهنم پرورش دهم، بعد تست می‌زنم و شخصیت را در می‌آورم.

□ وقتی گریم می‌کنید در چهره‌ها دنبال چه می‌گردید و یا چه چیزی را می‌خواهید کشف کنید؟

کشف چهره‌ها برای آدم زیباست و باز خورد آن را در دیگران می‌بینی، مثل آئینه است و نگاه مردم برای کار من، مثل آئینه است. چهره دیگران، جواب خوبی به کار من می‌دهد، از این کار یک لذت عاشقانه می‌برم. از این که توانسته‌ام، یک چهره را آن طور که مردم دوست دارند، به آن چهره نزدیک کنم که در قصه بوده یا کار آکتری که بازیگر می‌خواهد بازی کند را می‌سازم، خیلی احساس خوشایندی به من دست می‌دهد. نمی‌دانم چگونه برایتان توصیف کنم، مثل شغل برایم نیست، وظیفه نیست، یک عشق است، وقتی یک چهره خلق می‌شود، خیلی حس آن زیباست. نویسنده وقتی مطلب خود را روی کاغذ پیاده می‌کند، شاید همان لذت را من هم می‌برم. اما نمی‌دانم وقتی نویسنده مطلب را می‌نویسد، دنبال چه می‌گردد. من دنبال آن چهره می‌گردم، وقتی که آن چهره در ذهنم پیاده می‌شود، به فیزیک تبدیل می‌شود و ذهنیت به یک حالت فیزیکی تبدیل شده و در نهایت، رضایت تماشاچی برایم لذت‌انگیز است.

□ برای این که یک چهره پرداز حس بگیرد، چکار باید کند؟

وقتی شغل‌تان را دوست داشته باشید و از آن چیزی که خدا جوهره اش را به شما داده، انباشته شوید، لذت می‌برید. مثلاً اگر شما طبع شعر داشته باشید هر چه شعر دیگران را بخوانید و از لغات زیبا انباشته شوید در درجه اول خودتان لذت می‌برید. بعد که شعر می‌گویید و دیگران می‌خوانند لذت می‌برند، اما در درجه اول از این که علاقه‌مند به شعر هستید و آن جوهره را خداوند در شما قرار داده، می‌توانید لذت ببرید. هر چه بخوانید اطلاعات و احساس‌تان بیشتر می‌شود. من همین گونه‌ام. در روز

هر جای نیاز به نیرو داشت می‌رفتم امتحان می‌دادم، وقتی که تلویزیون «گریم» را اعلام کرد، متوجه شدم این کار چقدر به ذهن من نزدیک است و آن را دوست دارم.

□ در دوره‌ای که چهره‌پردازی را آغاز کردید، در ایران «گریم» نبود، این هنر چگونه وارد سینمای کشور شد؟

ریشه آن را نمی‌دانم، ولی انسان در جنگل که زندگی می‌کرد، گریم را یاد گرفت. مثلاً برای شکار یا حفظ جان خود، خودش را هم رنگ طبیعت می‌کرد. این یک گریم اولیه است. اگر شما دقت کرده باشید، انسان‌های بدوی را که نشان می‌دهند آنها چقدر روی صورت و بدن خود خط می‌کشیدند. این هانوعی گریم بود. در ایران هم اگر به سنگ‌های حجاری نگاه کنید، گریم‌هایی در صورت‌شان دارند، مثلاً ریش‌ها را «فرق‌ری» نشان می‌دهند که نمی‌توان گفت که همه آدم‌ها آن شکلی بودند، ولی وقتی آنها را در قاب‌های عکس نگاه می‌کنی در واقع همه آنها این جوری هستند. بنابراین به نظر من این هنر از گذشته‌های دور هم در ایران بوده که قدیمی‌ترین آنها هم در سیاه‌بازی «روح‌وضی» بود که سیاه خود را با چوب پنبه سیاه می‌کرد یا حاجی ریش و سبیل خود را با پنبه درست می‌کرده است، یعنی ریش و سبیل سفید دارد.